

نابخردی‌های فوکویاما، اگر زنان بر جهان حکومت کنند چه خواهد شد؟^۱

باربارا ارنریش، کاتاپولیت، برایان فرگوسن، لیونل تایگر، جین ژاکت
ترجمه: بدرالزمان شهبازی

۱. مردان نیز از جنگ نفرت دارند
دکتر باربارا ارنریش^۲
فرانسیس فوکویاما با ارایه‌ی شواهدی این مطلب را طرح می‌کند که مردان در تمامی گونه‌ها نسبت به زنان بیشتر مستعد خشونت هستند. با وجود تعصبات آکادمیک رایج علیه «جبرگرایی» یا توضیحات ژنتیکی رفتار، این مقاله نشان می‌دهد که مردان در مقایسه با زنان بیشتر مایل به جنگ، قتل، غارت، چپاول و حتی تجاوز می‌باشند. اما سؤالی که هم چنان برای خواننده باقی می‌ماند این است که آیا این به ظاهر تمایل ذاتی مردان به خشونت به موضوع موردنظر فوکویاما یعنی جنگ، روابط بین‌الملل و سیاست مربوط می‌شود؟
اگر فوکویاما کمی بیشتر در مورد انسان‌شناسی جنگ و حتی در آثار نویسندگانی که در نقل قول‌هایش گفتار آنان را مورد تأیید قرار داده، مطالعه می‌کرد، متوجه می‌شد که برای تعیین گزینه‌های مردانه‌ی تجاوزگری به عنوان منبع و سرچشمه‌ی جنگ‌ها

۱. نوشتار حاضر مجموع پنج نقد درباره‌ی مقاله‌ی فرانسیس فوکویاما تحت عنوان «زنان و تحول سیاست‌های جهانی» می‌باشد. ترجمه‌ی مقاله‌ی ذکر شده در شماره‌ی ۳ پاییز ۱۳۷۷ مجله‌ی سیاست خارجی به چاپ رسیده بود. مجموعه نقد حاضر برگرفته از Foreign Affairs شماره‌ی ژانویه و فوریه‌ی ۱۹۹۹ است.
۲. Barbara Ehrenreich سخنران و نویسنده‌ی است که مقاله‌هایش در نشریات Nation, Time و Guardian درج می‌شود. آخرین کتاب وی با نام «مراسم خونین» Blood Rites است.

هیچ پایه و اساسی وجود ندارد. جنگ‌ها تنها یک صحنه‌ی بزرگ نزاع و جدال نیستند بلکه همان‌طور که رایبن فاکس^۱ نظریه‌پرداز مسایل اجتماعی می‌گوید، تعهدات و اعمالی پیچیده، هماهنگ و بسیار سازمان‌یافته‌ی جمعی هستند که نمی‌توان آنها را تنها به عنوان یک عامل تحریک و انگیزش فردی توضیح داد. نمی‌توان پذیرفت که غریزه‌ی بتواند مردی را وادار کند تا خانه‌اش را ترک کند، موهایش را کوتاه کند و ساعت‌ها در زیر آفتاب تمرین‌های نظامی انجام دهد. همان‌طور که کلیفتون کروبر و برنارد فونتانا^۲ دو انسان‌شناس شهیر اشاره کرده‌اند «از آنچه که ممکن است تمایلات ذاتی بیولوژیکی به سوی تجاوز فردی باشد، تا جنگ‌های گروهی سازماندهی شده و اجتماعی فاصله‌ی بسیاری وجود دارد.» یا همان‌طور که کنفرانس ۱۹۸۹ در خصوص انسان‌شناسی جنگ اعلام داشت: «فرضیه‌هایی را که برای غریزه‌ی کشتن وجود دارد، نمی‌توان به عنوان فرضیه‌ی کذب و بی‌ربط دانست.»

در حقیقت عطش مردان برای جنگ همیشه نسبت به آنچه که نظریه‌پردازان جنگ و یا فرماندهان نظامی می‌خواستند کمتر بوده است. در جوامع سنتی، جنگجویان اغلب یا پیش از شروع نبرد مورد سرزنش قرار می‌گرفتند و یا این که سرخوش و مست می‌شدند و به اصطلاح به شکلی حیوانی در می‌آمدند. در طول تاریخ غرب، مردان برای پرهیز از شرکت در جنگ‌ها به اعمالی نزدیک به خودکشی دست می‌زدند. مثلاً یکی از اعضای بدن و یا انگشتان خود را قطع کرده و یا با ترک محل خدمت، خطر اعدام را می‌پذیرفتند. پیش از ظهور ارتش‌های ملی در قرن نوزدهم میزان فرار نظامیان به حدی بود که همان‌طور که جفری پارکر^۳ می‌گوید در بعضی مواقع از یک ارتش بزرگ و کامل تنها معدودی باقی می‌ماندند. قشون و نفرات نظامی ارتش پروسیان^۴ آنقدر غیرقابل اعتماد بودند که بر طبق قوانین نظامی، استقرار نظامیان در مناطق جنگلی قدغن شده بود. حتی در ارتش‌های دارای انگیزه و دموکراتیک قرن بیستم افراد معدودی می‌توانستند خود را وادار به هدف قراردادن یک دشمن فردی کنند. این حقیقتی است

1. Robin Fox

2. Clifton B. Kroeber, Bernard Fontana

3. Geoffrey Parker

4. Prussian

که کلنل دیو گراسمن^۱ در نوشته‌ی خود به نام «بهای روانی آموزش کشتار در جنگ و جامعه» اذعان داشته و موجب چالشی همیشگی برای پنتاگون شده است.

آداب و مراسم مردانه

خوشبختانه ما برای توضیح انحصاری بودن جنگ به مردان، نیازی به متوسل شدن به نظریه‌ی تهاجمی بودن غریزه‌ی مردان نداریم. یک علت کاملاً آشکار بیولوژیکی، امتیاز مردان از نظر قدرت جسمانی است که نمی‌توان آن را انکار کرد، به خصوص وقتی که سلاح‌های جنگی شامل وسایلی چون شمشیر، سرنیزه و چماق‌های سنگین است. علت دیگر تا حدودی جنبه‌ی فرهنگی دارد: در بسیاری از جوامع بشری آداب و رسوم آغاز مرد شدن، در انجام اعمال خشونت باری است که مرد جوان انجام می‌دهد و متداول‌ترین آن شرکت در یک نبرد یا جنگ است. یک پسر جوان با نشان دادن یک نیزه‌ی خونین، مرد بودن خود را ثابت می‌کند (یا در زمان آخرین رییس جمهوری آمریکا از طریق دستور و فرمان بمباران ملت‌های کوچک‌تر). البته شرکت در این مراسم برای زنان و دختران مجاز نبوده و نیست. به همین دلیل زنان به طور گسترده‌یی از سلاح به دست گرفتن و در بسیاری موارد حتی از دست داشتن ابزارهای صلح‌آمیزی که متعلق به مردان بود، منع شده بودند.

اما هنوز دلیلی وجود ندارد که فکر کنیم چنین مراسم و آدابی ناشی از تمایلات طبیعی و غریزی مردان به بدی است. در برخی فرهنگ‌ها اعلام ورود به مرحله‌ی مرد شدن می‌تواند بدون خونریزی و تنها با دریافت درجه و یا پذیرفته شدن در یک صنف و گروه همراه باشد. در فرهنگ‌های دیگر این کار می‌تواند با خشونت اما بدون ارتباط با جنگ یا تجاوز به هم‌جنس و اعمالی نظیر آن باشد. در حقیقت هدف اصلی در آداب و رسوم آغاز مرد شدن تمایز قایل شدن برای ویژگی‌های بیولوژیکی مردانه است که بدون شک در بردارنده‌ی تمایل طبیعی و سالم جهت حفظ خود در فرهنگی با ویژگی‌های مردانه است و لازمه‌ی آن منضبط بودن و حتی فداکاری برای گروه است (همان‌گونه که در فرهنگ‌های خاص زنان نیز

1. Colonel Dave Grossman

چنین چیزی مصداق دارد).

زنان جنگجو

چیزی را که فوکویاما متصور می‌شود نمی‌توان پذیرفت که یک قطبی بودن جنس مذکر در جنگ همیشگی و جهانی است. مناطق حفاری شده که اخیراً در روسیه از زیر خاک بیرون آمد شامل بقایایی از زنان جنگجوی هزاره‌ی دوم پیش از میلاد بود. در آنجا اسکلت زنانی وجود داشت که به همراه سلاح‌های خود دفن شده بودند. آنها هم چنین متحمل جراحات‌هایی شده بودند که در اثر همین سلاح‌ها در بدن آنها به وجود آمده بود. قربانیان کشتار دوران نئولیتیک^۱ در کوه صحابه که فوکویاما آن را متذکر شد، شامل هم زنان و هم مردان بود و هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد عاملین این کشتار فقط مردان بودند. با نگاهی به گذشته و عصر پالئولیتیک^۲ یعنی زمانی که شکار، شکل اصلی خشونت انسانی بود مشاهده شد که افزایش شواهد باستان‌شناسی حاکی از آن است که همراهی زنان و کودکان با مردان در هدایت رمه و گله به طرف صخره‌ها، یا به دام‌انداختن آنها، امری همگانی و متداول بود. بنابراین در این مورد فوکویاما مبالغه می‌کند که «مردان (برخلاف زنان) آشکارا به عنوان شکارچی و جنگجویانی متحد ظاهر می‌شدند.» راهبرد شکار براساس محوریت مردان [که در نوشته‌های بیولوژیست‌های اجتماعی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ آشکارا مشخص شده است - به این ترتیب که گروه کوچکی از مردان در کمین یک حیوان می‌نشینند] شاید ابداعی جدید باشد که با کاهش جمعیت بازیگران این نقش در دوران مزولیتیک^۳ ضرورت یافته است.

اساطیر افسانه‌ی تمدن‌های قدیم نیز موجبات تردید در ادعاهای فوکویاما را به وجود می‌آورد. برخی از خدایان قدیمی که انسان‌ها پرستش می‌کردند از جنس مؤنث بودند و به ندرت به عنوان مادران پرورش دهنده‌ی فرزندان - که برخی دانشمندان تصور می‌کردند - محسوب می‌شدند. تندیس الهه‌های قدیمی که از خرابه‌های مدیترانه و بین‌النهرین بیرون

۱. Neolithic Age دوران اول، عصر حجر یا دوران نوسنگی

۲. Paleolithic Age دوران دوم، عصر حجر یا دوران کهنه سنگی

۳. Mesolithic Age دوران میان دوره‌ی اول و دوم به نام دوران میان سنگی

کشیده شدند و یا در اساطیر آمریکای قرون وسطی از آنها یاد شده، زنان شکارچی و طالبین مشتاق و حریص خون قربانیان بودند که اغلب به همراه درنده‌هایی چون شیر یا پلنگ نشان داده می‌شدند و یا در قالب این حیوانات به نمایش در می‌آمدند. این خدایان ترسناک تنها هنگامی «رام و اهلی» می‌شدند که با خدایان مرد ازدواج کرده و به کارهای کشاورزی مشغول می‌شدند. گرچه ویژگی‌های الهه‌های قدیمی، در مورد نقش زنان واقعی اطلاعاتی به ما نمی‌دهد اما زمانی را مطرح می‌کند که ارتباط مردان با خشونت و زنان با عطفوت را آن گونه که در عصر نوین به نظر می‌آید، تأیید نمی‌کند.

مرد سالاری

میراث‌های فرهنگی ژنتیک و ما قبل تاریخ ما هر چه که باشد، زنان در دو قرن اخیر به خوبی ظرفیت و توان خود را برای خشونت جمعی نشان داده‌اند. آنان نقش هدایت‌کننده‌ی را در خشونت‌های غیرنظامی نظیر خشونت‌های قرن هجدهم و نوزدهم از جمله شورش‌های معیشتی و شورش‌های انقلابی نشان دادند و در آنها اغلب به عنوان بهترین و برترین در خشونت و سببیت شهرت یافتند. در جنگ جهانی دوم ارتش شوروی، زنان را به عنوان خلبانان جنگنده نیز در جنگ‌های زمینی به کار گرفت. از آن پس زنان به عنوان جنگجویان شبه‌نظامی و تروریست در جنگ‌های آزادی‌بخش ملی به خدمت گرفته شدند. مهم‌تر آن که زنان، ثابت کرده‌اند که در تعصب و احساسات ملی‌گرایانه و نظامی استعدادی کمتر از مردان ندارند: مثل سیلوپا پانچرست^۱ رهبر فمینیستی که مبارزه برای به دست آوردن حق رأی را کنار گذاشت تا حمایت مردم انگلیس از جنگ جهانی اول را با تحت تأثیر قراردادن مردان برای شرکت در جنگ موجب شود. فوکویاما تصدیق می‌کند که برای تقسیم بندی و تمایزاتی که وی برای جنسیت‌ها قایل می‌شود، در میان سران دولت‌ها، مارگارت تاچر یک استثنا است. اما او این استثناها را در مورد مردانی چون اولاف پالمه^۲ و ویلی برانت^۳ که از دموکرات‌های

1. Sylvia Pankhurst

2. Olaf Palme

3. Willy Brandt

اجتماعی ضدنظامی‌گری هستند، نادیده می‌گیرد. هم چنین از رهبران بزرگ و صلحجویی قرن بیستم مانند مارتین لوترکینگ و گاندی نام نمی‌برد.

اما شاید هم فوکویاما تمامی این موارد را تصدیق می‌کند زیرا در پایان کمتر از ادعاهای تردیدآمیز خود در مورد تهاجمی بودن ذاتی مردان و لطیف بودن زنان استفاده می‌کند. تا قبل از سه صفحه‌ی آخر مقاله‌ی فوکویاما چنین تصور می‌شود که او در عرصه‌های سیاست و جنگ تنها خواهان رهبری (اگر نه مشارکت) مردان است، اما چنین نیست. در مورد وجود زنان در ارتش تنها اعتراض وی به سمت جنسیت، به عنوان یک فعالیت و حرکت است نه یک طبقه‌بندی و این مسأله او را به این پیشنهاد متعادل سوق می‌دهد که زنان و مردان باید به واحدهای رزمی مجزایی تفکیک شوند. در مورد رهبری سیاسی، او کمی نگران است که زنانی که در رأس حکومت‌ها هستند و در دموکراسی‌های شمالی ظهور می‌یابند برای مردان جوان مردسالاری که او انتظار دارد بر جنوب سلطه یابند، همتای مناسبی نباشند. اما در این جا هم او با پذیرش این که «سیاست‌های مردانه و نه لزوماً رهبران مرد هم چنان ضرورت خواهند داشت» از گفته‌ی خود عدول می‌کند.

اگر همان طور که فوکویاما نتیجه‌گیری می‌کند، هر یک از جنسیت‌ها بتوانند به هر دو طریق قابل تحسین و قابل انزجار، خوی و خصلت مردانه داشته باشند، بررسی طولانی و مفصل عادت‌های خشونت‌بار غارنشینان و شامپانزه‌ها چه سودی دارد؟ شاید فوکویاما در یک مورد درست بگوید: تفاوت‌های روان‌شناختی ذاتی میان جنسیت‌ها هرچه که باشد، تمایل طبیعی و خاص مردان به نمایش قدرت فیزیکی خود، هم چنان ادامه دارد و این هم در میان دانشمندان پشت میز نشین آمریکایی و هم میمون‌های اولیه مشاهده می‌شود.

پدر بهتر می‌داند

کاتاپولیت^۱

فوکویاما در مقاله‌ی خود به نام «پایان تاریخ»^۲ در ۱۹۸۹ نوشت که دموکراسی لیبرال کاپیتالیست، آخرین مرحله‌ی یک سازمان سیاسی است که تمامی جهان رو به سوی آن دارد. امروز روشن به نظر می‌آید که تاریخ هم چنان به وقوع می‌پیوندد و با قدرت‌های آشنایی چون ملی‌گرایی، علائق مذهبی، تمایل به قدرت مردان قدرت‌مند، نابرابری‌های بزرگ میان ملت‌ها، میدان‌های اقتصادی بزرگ و ورشکسته تغذیه می‌شود. فوکویاما امروز با اندیشه‌ی دیگری بازگشته است. او پیش‌گویی می‌کند که افزایش قدرت سیاسی زنان در کشورهای متمدن غربی این کشورها را مخالف جنگ می‌سازد زیرا چنین تکاملی، خشونت، تجاوز و رقابت را جزو لاینفک مردان و نه زنان ساخته است. در مورد شامپانزه‌ها و نیز انسان‌ها: از شامپانزه‌های نر رقیب که یک‌دیگر را تکه و پاره می‌کنند با یانومامو^۳ خشن و مشهور آمازون تنها یک قدم فاصله است و حتی قبل از آن که نیازی باشد که ما آن را بشناسیم با زمینه‌های کشتار قرن بیستم، قتل عام یهود و قتل عام در رواندا و بوسنی آشنا می‌شویم.

اما فوکویاما هشدار می‌دهد که این صلحجو بودن زنانه خطراتی را برای غرب به وجود می‌آورد. در دیگر بخش‌های جهان کشتار کودکان دختر و سقط جنین با انتخاب جنسیت منجر به افزایش عظیم جمعیت مردان می‌شود که ستیزه‌گر و جنگجو تر هستند. در مورد زنان ارتشی چه باید گفت؟ چنانچه طبق اصول ژنتیک مردان چنین مقدر شده باشد که تنها با سایر مردان هم‌پیمان شوند و همیشه برای زنان باهم رقابت کنند، آیا واحدهای نظامی مختلط رو به انحطاط نخواهند رفت؟

فوکویاما در بحث در مورد داستان وقایعی که در آینده رخ می‌دهد، بر روی نقشه‌ی ایدئولوژیکی سرگردان است. او به روان‌شناسان تکاملی نزدیک شد تا مردان را به عنوان منبع

۱. کاتاپولیت Katha Pollitt معاون سردبیر مجله‌ی Nation است. مقاله‌های وی در نشریات The Warpers, New York Times, The New Yorker و The Atlantic چاپ شده‌است. وی هم چنین نویسنده‌ی کتاب «موجودات منطقی» و مقاله‌هایی در مورد زنان و فمینیسم است.

2. The End of History

3. Yanomamo

اصلی خشونت بشری به تصویر کشد اما ادعای دیگر آن نظریه‌پردازان را نادیده می‌گیرد که سلطه‌ی مردان و ویژگی پذیرش در زنان از ویژگی‌های ثابت ماهیت بشری است. او فمینیست‌های رادیکال را که می‌پندارند مردان می‌توانند به گونه‌ی اجتماعی شوند که مهربان‌تر و رحیم‌تر باشند، مورد تمسخر قرار می‌دهد اما در همین زمان تصور می‌کند که این مردان اصلاح‌ناپذیر به راحتی اجازه می‌دهند تا زنان سکان کشتی حکومت را در دریای موج به دست گیرند. اما اعمال متداول و معمول را به گونه‌ی در آینده طرح‌ریزی می‌کند که با نگرش وی تناسب داشته باشد بدون آن که احتمال تغییر این اعمال را تصریح کند. آیا این مسأله، روشن و بدیهی است که آسیایی‌ها آن قدر به سقط جنین‌های دختر ادامه می‌دهند تا جایی که نسل پسران نازپرورده‌ی آنان دیگر قادر نباشند برای خود همسری پیداکنند؟ آیا ما در مورد این مسأله کاملاً اطمینان داریم که اروپا و ژاپن با جمعیتی که به سرعت روبه سالخوردگی هستند، مواجهند؟ شاید این ملت‌ها مانند آمریکا با مسأله‌ی مهاجرت دوستانه‌تر برخورد کنند. در حقیقت فرانسه، ایتالیا و اسپانیا در حال حاضر فشار زیادی را تحت عنوان «مهاجرت غیرقانونی از شرق اروپا و آفریقا» تجربه می‌کنند. دولت جدید آلمان به تازگی با این ایده که بیگانه‌ترسی تنها واکنش و پاسخ نسبت به تغییرات آماری جمعیت نیست، ملزومات و شرایط برای اقامت در آن کشور را تا حدی آسان‌تر کرده است.

روان‌شناسی تکاملی، واژه‌ی پوچ و بی‌معنا و مطالعات فرهنگی

در مورد بحث فوکویاما اشتباه در چیست؟ تقریباً در همه چیز. اول آن که او چنین بحث می‌کند که علم ریشه‌های ژنتیک رفتار انسانی را کشف کرده است. این به هیچ‌وجه صحت ندارد و «روان‌شناسی تکاملی» تنها یک نظریه است. قطعاً این مسأله مصداق ندارد که «به ندرت هفته‌ی سپری می‌شود بدون آن که ژنی مرتبط با یک بیماری، شرایط یا رفتار کشف نشود» هرچند این صحت دارد که به ندرت هفته‌ی سپری می‌شود بدون آن که کسی مدعی کشف ژنی شود. کسی در این مورد بحث و جدل نمی‌کند که بیماری‌ها می‌توانند دارای اجزای ژنتیکی باشند اما رفتارها چطور؟ «ژن الکلی بودن» که در مورد آن تبلیغات بسیاری شد، ابدأ

وجود ندارد و این باید فوکویاما را در مورد اظهاراتی که به سرعت از آنها رد می‌شود، محتاط‌تر کند. در حقیقت تاکنون هیچ ژنی کشف نشده است که به تنهایی یک رفتار اجتماعی انسان را تعیین کند. هم چنین تا به حال نشان داده نشده است که یک بخش پیچیده از رفتار انسانی نظیر خشونت یا رقابت به کروموزوم‌های X یا Y مربوط است.

نظریه‌های روان‌شناختی تکاملی مورد توجه رسانه‌هایی است که دوست‌دار داستان‌هایی می‌باشند که در آنها اعلام می‌گردد فمینیست‌ها به گمراهی می‌روند و برابری جنسی طرحی محکوم به فناست. اما فوکویاما در اعلام این که روان‌شناسی تکاملی در علم به موفقیت دست یافته است، اشتباه می‌کند. فوکویاما از کسانی که با آنان موافق است نام می‌برد در حالی که تنها به طور مبهم و با محافظه‌کاری به مخالفین (فمینیست‌های رادیکال و یا بسیاری از فمینیست‌های فرانویگرا) اشاره می‌کند. اما استفان جی گولد،^۱ ریچارد لوونتین،^۲ استیون رز^۳ و بسیاری از دانشمندان دیگر بحث‌های پیچیده و دشواری را مطرح کردند که نه بر پایه‌ی ایدئولوژی بلکه بر اساس بیولوژی و علی‌ه و یژگی تعیین‌کنندگی ژنتیک است. این که به نظر می‌رسد فوکویاما با کار آنها آشنایی نداشته باشد، چندان جالب نیست.

او چنین بحث می‌کند که مردان خشن‌تر از زنان هستند. شاید روزی برای این که ثابت کند این یک تمایل بیولوژیکی است نه اجتماعی، مدرک و گواه واقعی ارایه کند. حتی اگر بپذیریم زنان به طور طبیعی و ذاتی کمتر از مردان خشن باشند، اما به آن اندازه خشونت دارند که ادعای فوکویاما را مبنی بر این که «قدرت سیاسی زنانه‌تر به معنای صلح بیشتر است» مورد تردید قرار دهد. زنان مرتکب کشتار کودکان می‌شوند، کودکان را مورد سوء استفاده قرار می‌دهند، دختران کوچک را دچار نقص عضو می‌کنند و دختران خود، دخترخوانده‌ها، خدمت‌کاران و برده‌ها را تحت ستم قرار می‌دهند. آنان هم چنین مردان را به خشونت ترغیب و از آنان دفاع می‌کنند، افراد زیردست، خانواده یا انتقام‌گیری‌های خانوادگی را تحریک می‌کنند، قربانیان تجاوز را مقصر قلمداد می‌کنند. خشونت نسبت به زنان و چیزهایی از این قبیل را

1. Stephan Jay Gould

2. Richard Lewontin

3. Steven Rose

ترغیب می‌کنند. از نظر تاریخی بسیاری فرهنگ‌ها در اطراف جنگ سازماندهی شدند و نمایش‌های خشونت‌بار با همکاری کامل زنان صورت گرفته است. زنان اسپارتنی^۱ و رومی به دلیل شجاعت‌های مردانه‌ی خود شهرت داشتند. آیا زنان وایکینگ^۲ در سواحل اسکاندیناوی می‌ایستادند و از مردان خود می‌خواستند تا به تاراج و غارت فرانسه نروند؟ آیا پیش از نوگرایی در اروپا، زنان اروپایی کشتارهای عمومی و سوزاندن جادوگران را منع می‌کردند؟ همان‌طور که این مثال‌ها نشان می‌دهد حتی تعریف خشونت نیز سوالاتی را مطرح می‌کند. همین عمل (خشونت) براساس زمینه‌ی اجتماعی آن می‌تواند کاری اشتباه، بیماری روانی، کاری با شکوه و یا عادی تلقی شود.

هنگامی که صحبت از خشونت سازمان‌یافته‌ی دولتی یعنی جنگ، اعدام‌ها، بردگی، اردوگاه‌های اسرای جنگی و غیره به میان می‌آید، صلح‌طلبی زنان یک ویژگی بارز جدید محسوب می‌شود. پس چنین چیزی چگونه می‌تواند ریشه‌ی ژنتیکی داشته باشد؟ شما هم چنین می‌توانید بگویید که امروزه سیاح‌های زن، جهانگردها، ورزشکارها و خبرنگارهای خارجی ثابت کرده‌اند که زن‌ها این زن مردانه برای «ماجراجویی» را بسیار دیر به دست آوردند. در مورد این ادعا که رقابت گروهی یک ویژگی مردانه است، باید پرسید آیا فوکویاما به دبیرستان نرفته است؟ دختران و زنان هیچ‌گاه یک‌دیگر را مورد تهاجم قرار نمی‌دهند، اما قطعاً در وضع کنونی در مورد تحصیل، پوشاک، شغل و... با هم رقابت می‌کنند. رقابت‌های زنانه از این قبیل می‌تواند باشد که مثلاً فرزند خود را در یک مدرسه‌ی خصوصی مشهور ثبت نام کنند و یا این که با یک مرد مشهور ازدواج کنند. فوکویاما تصریح می‌کند که برای ویژگی‌های مرتبط با جنسیت که وی متصور شده است، هر جنس روی یک منحنی قرار می‌گیرد و این منحنی‌ها اغلب بر هم منطبق می‌شود. این موضوع با بحث وی که مردها بر خلاف زن‌ها خشن و رقیب یک‌دیگر هستند، مغایرت دارد. اگر اغلب زن‌ها و مردها را در خط میانی قرار دهیم به سختی می‌توان تفاوت‌هایی جنسیتی را که فوکویاما نسبت می‌دهد، مشاهده کرد.

1. Spartan

2. Viking

چرا نقشه و برنامه‌ریزی؟

دومین بخش از مقاله‌ی فوکویاما در این مورد بحث می‌کند که ویژگی‌های فردی، رفتار یک دولت را تعیین می‌کند. از نظر او جنگ، خشونت‌ی فردی است که در تعداد شرکت‌کنندگان ضرب می‌شود. اما این الگویی نادرست است. جنگ جهانی دوم تنها به این دلیل رخ نداد که عده‌ی مردان جوان کنار هم آمدند و تصمیم گرفتند تا به لهستان حمله کنند. یا این که قتل عام یهودی‌ها به خاطر این نبود که گروهی از مردان جوان با هم رقابت می‌کردند که چه کسی می‌تواند تعداد بیشتری از یهودی‌ها را به قتل رساند. جنگ و پی‌آمدهای آن از نظر سیاسی از بالا سازماندهی می‌شود و این توسط رهبرانی صورت می‌گیرد که معمولاً مرد هستند. اما به طور کلی آنها پیرمردانی هستند که لزوماً خود خشن نیستند. در عصر نوین آنها به ندرت می‌جنگند مثلاً لیندون جانسون هیچ‌گاه شخصاً اسرای جنگی را از هلیکوپترها به بیرون پرتاب نکرد. این مردان جوان بودند که می‌جنگیدند اما با چه تمایلی؟ اگر جنگ این گونه به ژن‌های مردان مربوط است، پس چرا هر جنگ نوین و بزرگ مستلزم طرحی از پیش تعیین شده‌است؟ چرا ارتش امروز با تبلیغات در مورد مزایای ضمنی حرفه‌ی نظامی‌گری در پی جلب و استخدام نیروهای تازه است؟

رأی‌دهندگان، سیاست خارجی را نمی‌سازند

فوکویاما اظهار می‌دارد که جنگ و سیاست خارجی را رأی‌دهندگان تعیین می‌کنند که نسبتی از آنان را زن‌ها تشکیل می‌دهند و بنابراین ضدجنگ هستند. این درست است که زن‌ها بیشتر از مردها مخالف جنگ هستند، هر چند که این تفاوت به آن بزرگی که توضیحات ژنتیکی می‌گوید، نیست. اما تصمیم‌گیری در مورد جنگ‌ها از درون صندوق‌های رأی بیرون نمی‌آید. اگر چنین بود ایالات متحده‌ی آمریکا نباید در جنگ جهانی اول وارد می‌شد. به هر حال اغلب مردان رأی‌دهنده وودرو ویلسون^۱ را انتخاب کردند و شعار آنها این بود که «او ما را

1. Woodrow Wilson

از جنگ دور نگاه خواهد داشت.» در ۱۹۶۴ رأی دهندگان، جانسون^۱ را انتخاب کردند که اظهار می‌داشت: «من در پی هیچ جنگ بزرگی نیستم» و در مقابل باری گلدواتر^۲ که مایل به نمایش نیروی نظامی بود، قرار داشت. هیچ یک از اقدام‌های نظامی بعدی در پاناما، سومالی، خلیج فارس، سودان و یا ماجراهای مخفیانه‌ی چون حمایت از کنتراها^۳ نیز از طریق آرای مردمی، تصمیم‌گیری نشده بود.

قدرت سیاسی تنها و یا عمدتاً یک موضوع وابسته به اخذ آرا یا افکار عمومی نیست. اغلب آمریکایی‌ها طرفدار کنترل فروش تسلیحات هستند اما انجمن ملی اسلحه^۴ میلیون‌ها دلار صرف می‌کند تا چنین چیزی رخ ندهد. در مورد جنگ آنچه که اهمیت دارد این نیست که رأی دهندگان چه می‌خواهند، بلکه مهم کمک به مبارزات انتخاباتی از جانب تولیدکنندگان تجهیزات دفاعی و سایرین، نیازهای کوتاه مدت روابط عمومی رؤسای جمهور و یا منافع ژئوپلیتیک ملت آن‌گونه که هنری کیسینجر یا مک جورج باندی (یا جین کرک پاتریک یا مادلین آلبرایت) تفسیر می‌کنند، می‌باشد. هنگامی که قدرت‌ها تصمیمی می‌گیرند، افکار عمومی همیشه می‌تواند به گونه‌ی تحت تأثیر قرار گرفته و در آن راستا قرار گیرد. قبل از جنگ خلیج فارس، آمریکایی‌ها در مورد اعزام نیرو به این منطقه متفق‌القول نبودند. صداهای مخالف جنگ، به‌طور آشکارا در خبرها شنیده می‌شد. اما هنگامی که نیروها اعزام شدند رسانه‌ها فوراً این صداها را خاموش کردند.

زنان آمریکایی تقریباً از هشتادسال پیش حق رأی داشتند اما تاکنون نتوانسته‌اند حقوقی را که در بسیاری از کشورهای صنعتی مسلم فرض شده است، برای خود کسب کنند. از جمله این که برای نگهداری از فرزند از مرخصی با حقوق استفاده و یا کمک هزینه‌ی برای نگهداری از فرزندان خود در مهدکودک یا کودکستان‌ها دریافت کنند. در سایه‌ی این ناکامی‌ها، تصریح این مطلب که زن‌ها با وجود میل آنانی که اکنون قدرت را به دست دارند، به زودی

1. Johnson
2. Barry Goldwater
3. Contras
4. National Rifle Association

سیاست خارجی آمریکا را تغییر می‌دهند، با توجه به این نکته که ژنتیک، موجب چنین چیزی خواهد بود، باعث تعجب است. بسیار محتمل است که هر چه زنان بیشتر در سیاست و اقتصاد گرفتار می‌شوند با وجود تمامی صلحجویی‌ها و تمایلات متعادلی که آنان نسبت به حل مسالمت‌آمیز مناقشات دارند باز هم تحت تأثیر عواملی چون غرور، خودبینی، ترس، استنباط از منافع ملی و طمع به نفت ارزان قرار خواهند گرفت.

مقاله‌ی فوکویاما آن چنان متناقض و آن قدر عاری از منطق و شواهد مستدل و واقعی است که معلوم نمی‌شود هدف از آن چیست؟ با وجود همدردی وی با درخواست‌های زنان برای بهره‌مندی کامل از حقوق شهروندی او هیچ راهی را برای حرکت در این جهت پیشنهاد نمی‌کند. برای مثال او احزاب سیاسی را به آرایه‌ی فهرست کاندیداها که در آن نسبت توازن جنسیت زن و مرد رعایت شده باشد، آن گونه که در برخی کشورهای اروپایی است، ترغیب نمی‌کند. در حقیقت تنها پیشنهاد واقعی فوکویاما محدودکردن حق شهروندی زن‌ها با محدودکردن نقش نظامی آنهاست. زنان تنها ۱۲ درصد کنگره را تشکیل می‌دهند و تنها ۳ فرمانداری را به عهده دارند. دو قاضی زن دادگاه عالی، اولین و تنها قاضی‌های زن در این پست هستند اما با این حال فوکویاما نگران آن است که دختران در آستانه‌ی کسب قدرت هستند و آمریکا را به یک کشور ضعیف بین‌المللی تبدیل می‌کنند.

ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مواضع خطرناک

دکتر برایان فرگوسن^۱

فوکویاما در تمایل خود برای اثبات این‌که مناقشات جهانی ریشه‌ی بیولوژیک دارد، به صراحت مرتکب خطا می‌شود. اول آن که شامپانزه‌ها «از روی عادت روزمره» همتهای خود را نمی‌کشند. حادثه‌ی معروف در گومبه^۲ که فوکویاما به آن اشاره می‌کند، تنها زمانی رخ داد که به تحریک انسان‌ها تغییراتی بزرگ در آنجا به وقوع پیوست. مهم‌ترین این تغییرات تهیه و تدارک مصنوعی موزها بود. نمونه‌های گزارش شده‌ی دیگر از «جنگ‌های شامپانزه‌ها» نیز در وضعیت‌های پرفشار و آشفته‌ی اتفاق افتاده بود. مارگارت پاور^۳ پریماتولوژیست^۴ نگرش مغایر دیگری را ارائه می‌کند: «در واقع هر کجا که آنها به روش‌های طبیعی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، مشاهده شده شامپانزه‌های وحشی که مزاحمتی توسط انسان برایشان ایجاد نشده، در صلح و آرامش و در گروه‌های غیرمهاجم و بدون در نظر داشتن سلسله مراتب با هم زندگی می‌کنند.» فوکویاما به این مطلب توجه نکرد که بونوبوهایی^۵ که کمتر شناخته شده‌اند مانند شامپانزه‌ها، نزدیکی بسیاری با انسان‌ها دارند و تمایلی به خشونت جمعی از خود نشان نمی‌دهند.

بحثی که در انسان‌شناسی جنگ بسیار مطرح می‌باشد، مشاهده‌ی زیاد اعمال خشونت در میان جوامع قبیله‌ی و رفتار اجداد دور ما است. فوکویاما تنها یک جنبه را در نظر می‌گیرد. در حالی که از جنبه‌ی دیگر، شواهد و اسناد بسیاری حاکی از افزایش خشونت پس از تماس غربی‌ها وجود دارد. عوامل متعددی چون سلاح‌های جدید و مهاجرت اجباری، جنگ‌های شدید بومی را تغییر داد. این کشتارهای خشن و گسترده بر نظریه‌ها و تصورات ما از «جنگ‌های اولیه» تأثیر گذارده است.

موضع فوکویاما در خصوص ارتباط میان خشونت، جنسیت و سن بسیار خطرناک

۱. برایان فرگوسن R. Brian Ferguson استادبار علوم انسان‌شناسی در دانشگاه روتگرز Rutgers است.

2. Gombe

3. Margaret Power

4. Primatologist

5. Bonobos

مبحث انسان‌شناسی قدیم (انسان‌های اولیه و بدوی)

است. بررسی ادبیات تهاجم در ۱۹۹۳ به این نتیجه منجر شد که «در مطالعات آزمایشگاهی درخصوص تجاوز انسانی که در آن استفاده از تهاجم فیزیکی تحت کنترل است و احتمال افزایش خشونت از میان رفته، از نظر میزان و تناوب تهاجم در مردان و زنان تفاوتی وجود ندارد.» در روان‌شناسی تکاملی که فوکویاما از آن تبعیت می‌کند، ادعا بر این است که بیشتر خشونت را مردان جوان انجام می‌دهند. چنین مطالعاتی که برای حمایت از این اصل جهانی انسانی نقل می‌شود، مبتنی بر آمارهای آدم‌کشی‌ها در عصر حاضر و عمدتاً از دیترویت^۱ است. الگوهای جنایت در شهرهای نو صنعتی چیزی بیش از آنچه که آمارهای تلفات ناشی از تصادف‌ها به ما می‌گوید، نخواهد گفت. اطلاعات قومیت‌شناسی در جنگ‌ها، در جوامع قبیله‌یی تصویر کاملاً متفاوتی را ارائه می‌کند. رهبری جنگ و کشتار معمولاً (طبق معیارهای محلی) بر عهده‌ی افراد میان سال و مردهای خانواده است در حالی که مردهای جوان به عنوان کارآموز و شاگرد آنها را همراهی می‌کنند.

مردها جنگ را به وجود می‌آورند. استثناهای مهمی هم وجود دارد که بسیار نادر است. اما زن‌ها اغلب در میان طرفداران پر سروصدای جنگ مشاهده می‌شوند و این امر، حمایت از تمایل به صلح را که به جنسیت نسبت داده می‌شود از نظر تجربی دشوار می‌سازد. چرا زن‌های جنگجوی بیشتری وجود نداشته باشد؟ این به علت آن است که جنگ خود به عنوان کار تلقی می‌شود و همه‌ی جوامع قبیله‌یی تقسیمات خاص برای کار را بر حسب جنسیت اعلام داشته‌اند. زن‌ها وظایفی را به عهده می‌گیرند که با بارداری و پرورش فرزند سازگار است و مردها کارهایی را عهده‌دار می‌شوند که بنابر اقتضای قدرت و تحمل فیزیکی آنهاست. مردهای قبیله‌یی هم چنان وظیفه و شغل تجارت در دور دست را متقبل می‌شوند اما کسی نمی‌تواند ادعا کند که مردها دارای ژن خاصی برای خرید کردن و تجارت هستند.

فوکویاما تصریح می‌کند که «با نگرستن به روابط بین‌الملل از درون عینک جنسیت و بیولوژی... بسیار دشوار است که صرب‌ها در بوسنی، هوتوها^۲ و توتسی‌ها^۳ در رواندا و یا

1. Detroit

2. Hutus

3. Tutsis

شبه نظامیان در لیبیا، سیرالئون، گرجستان، افغانستان و... را ببینیم و شامپانزه‌های گومبه را به خاطر نیاوریم.» این بسیار گمراه‌کننده و تمسخرآمیز است. مناقشات پیچیده‌ی اخیر جهانی در عرصه‌ی سیاسی با برخورد ساختارهای بومی با نیروهای بین‌المللی پیچیده‌تر شده‌است. در حالی که فوکویاما استنباط خود را براساس بحث ناقص رفتار شامپانزه‌ها، مردان جوان مهاجم و تمایلات بیولوژیکی استوار می‌کند.



بازگشت‌هایی به ماقبل تاریخ

دکتر لیونل تایگر^۱

یک ویژگی با ارزش و مشخص مقاله‌ی فوکویاما این است که وی اشتباه خود را می‌پذیرد و این نه با تصریح بر این است که نگرش‌های پیشین وی درخصوص سیاست‌های کلان که موجب شهرت و اعتبار وی شد، ناصحیح است بلکه با تأکید وی بر تمایز عجیب و نامأنوس میان علوم طبیعی و اجتماعی است. این امر موجب شده تا دانشمندان علوم اجتماعی اعتقاد پیدا کنند که می‌توانند تحقیقاتی را که جدای از فیزیولوژی عصبی، مطالعه‌ی موجودات اولیه‌ی انسان‌نما، ژنتیک، غدد مترشحه‌ی داخلی^۲ و مطالعه‌ی تطبیقی رفتار حیوانی قرار گرفته بود، با استفاده از این علوم انجام دهند. اکنون کاملاً آشکار و در عین حال بسیار پیچیده است که انسان‌ها تابع همان قوانینی هستند که سایر گونه‌ها می‌باشند. بنابراین مطالعه و تحقیق بر روی انسان نباید به تنهایی و جدای از سایر علوم صورت گیرد. اخیراً کشف شد که تنها ۵۰ ژن، ما را از شامپانزه‌ها متمایز می‌سازد و در یکصد هزار ژن دیگر با آنها سهمیم هستیم.

فوکویاما از «پایان تاریخ» به سوی آغاز ماقبل تاریخ بازگشته است و این مطالعاتی است که به زودی تاریخ سیاسی معاصر به آن نیازمند خواهد بود. او درمی‌یابد که در نظریه‌ی فمینیستی شکاف‌هایی در این زمینه وجود دارد که چگونه انسان‌ها توانسته‌اند همیشه در تولید، تجدید تولید و جامعه‌ی مدنی موازنه برقرار کنند. این که فوکویاما تنها، جنبه‌ی ماقبل تاریخ را در نظر می‌گیرد، موجب می‌شود تا او دریابد که بیشتر تحلیل‌های سیاسی سنتی - حتی هنگامی که به عنوان رفتار انسانی تشریح می‌شود - در مورد رفتار مردان بوده‌است.

فمینیسم موجب دو ادعای متناقض می‌شود: اول آن که مردان و زنان یکسان هستند و هرگونه تفاوت رفتاری ناشی از تبعیض جنسی، جنسیت و پدرسالاری است و دوم آن که زن‌ها متفاوت از مردها و از نظر اخلاقی بهتر از آنها هستند. مورد اول را اغلب وکلا به کار می‌برند و اظهار می‌دارند زن‌ها به نسبت جمعیتی که در آن قرار می‌گیرند، می‌توانند در هر شغلی،

۱. لیونل تایگر Lionel Tiger استاد انسان‌شناسی در دانشگاه راتگرز است. آخرین کتاب وی «سقوط مردان» نام دارد.

2. Endocrinology

باشگاهی، حزبی و یا هر کابینه‌یی باشند. مورد دوم را کارول گیلیگان^۱ به کار می‌برد که در نوشته‌ی خود به نام «صدای متفاوت» اظهار می‌دارد: دختران رفتار مبتنی بر اصول اخلاقی و هماهنگی اجتماعی را بهتر از پسران دنبال می‌کنند زیرا آنها دختر هستند. این حقیقت که تفاوت‌های جنسیتی در گفت‌وگوها، در شکل‌های دیگر نیز ظاهر می‌شود بر مسأله‌ی پیروی زنان از احساسات و عواطف که موجب برجسته شدن کار گیلیگان شد، تأثیر نمی‌گذارد. نویسندگان دیگر از جمله فمنیست‌هایی چون کاتا پولیت^۲ و کریستینا هاف سامرز^۳ نگرش گیلیگان را مورد انتقاد قرار دادند. اما با این وجود وی موجب تلاش‌هایی برای محدود ساختن رفتار مردها و تخصیص ویژگی‌هایی به آنها به عنوان افرادی متهور و بدون احساس شد و ادعا کرد که دخترها دچار ضعف اتکا به نفس می‌باشند چرا که خود را با خواست‌های مردها تطبیق می‌دهند. این که زن‌ها عموماً در نظام آموزشی بهتر از مردها عمل می‌کنند و در حال حاضر ۵۵ درصد جمعیت دانشگاه‌ها را تشکیل می‌دهند، به هیچ وجه این تفسیرهای غلط و پرچنجال را کم‌رنگ نمی‌کند.

فوکویاما تمایل ژنتیک مردها به رقابت و خشونت را تصریح می‌کند. در کتابی که در سال ۱۹۷۱ من و رابین فاکس^۴ به نام «حیوان متعالی»^۵ نوشتیم این مسأله را مطرح کردیم که در هر نظام اجتماعی سؤال اصلی این است که «با مردهای جوان چه کنیم؟» امروزه این سؤال هم‌چنان مطرح است به ویژه در جوامعی که اقتصاد قادر به ایجاد شغل برای آنها نیست. فوکویاما پیشنهاد می‌کند که دخالت بیشتر زن‌ها در نظام‌های جامعه به ویژه در سیاست، لحن آرام و صلحجویی به اعمال ملی و بین‌المللی می‌دهد. او برای چنین نگرشی برخی اطلاعات به دست آمده از همه‌پرسی در مورد حمایت از تهورات و مخاطرات نظامی را نقل می‌کند، رفتار بعضی رهبران زن را که در تصمیم‌گیری‌های نظامی دخالت داشتند، مورد بررسی قرار

1. Carol Gilligan

2. Katha Pollitt

3. Christina Hoff Sommers

4. Robin Fox

5. Imperial Animal

می‌دهد و حتی می‌توانست به برخی زن‌ها در ارتش‌های فعلی اشاره کند که «عملیاتی به غیر از جنگ» را ترجیح می‌دادند.

گرچه پیش‌بینی فوکویاما که تغییرات سیاسی با تغییراتی در ترکیب جنسیتی رهبری همراه خواهد بود غیرممکن نیست، اما تصویری که از آن به جای می‌ماند استنباطی است. هیچ گواه تجربی از ساختارهای اجتماعی در مقیاس بزرگ و در بلندمدت وجود ندارد که توسط زن‌ها به وجود آمده و منحصراً و در سطح گسترده‌یی در دست زن‌ها مانده باشد. هرچند که در مورد مادر سالاری زیاد شنیده‌ایم اما مثال‌های خوبی از گروه زن‌هایی که در طی نسل‌ها در ایجاد و حفظ سازمان‌های عمومی چون ارتش‌ها، تشکل‌های دینی، نیروهای پلیس و حتی تجارت بین‌الملل دخالت داشته باشند، وجود ندارد. این سوال هم چنان باقی خواهد ماند که آیا زنی وجود دارد که برابر با مردانی باشد که ثبات و ایثار را در قلب ساختار قدرت مرکزی جامعه ترغیب کند؟ شکاف‌های جنسیتی در عرصه‌ی سیاسی که در دموکراسی‌های لیبرال ظاهر می‌شود، قطعاً آغاز چنین ساختارهایی را مطرح می‌کند.

این احتمال وجود دارد که یک پاسخ به نفوذ بیشتر زنان، خصومت بیشتر مردان و حتی خشونت نسبت به زنان باشد. در همان زمان که طالبان وجود زنان را حتی در کودکستان‌ها محدود می‌کند، فعالان رادیکال در آمریکا نیز سقط‌جنین زنان را محدود می‌کنند. مبارزه برای کنترل اجتماعی شاید چیزی است که زنان هیچ‌گاه درگیر شدن در آن را انتخاب نمی‌کنند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۵. دولت‌ها باعث جنگ می‌شوند

دکتر جین ژاکت^۱

فوکویاما در توضیح جنگ و صلح به اندازه‌ی کافی به محرکه‌های نظام دولت-ملت تکیه نمی‌کند. جنگ از بیولوژی-تهاجم ذاتی مردان-سرچشمه نمی‌گیرد بلکه از سیاست واقعی^۲-نیاز یک کشور به دفاع از خود در مقابل تهدیدات خارجی-آغاز می‌شود. جنگ به طور طبیعی برای انسان‌ها پیش نمی‌آید. مردان باید بیاموزند که بجنگند. میهن پرستی را باید به همه‌ی مردم آموخت. دولت‌ها تا آن جا پیش می‌روند که دشمنان خود را به صورت اهریمن درآورند.

قدرت‌های حکومتی سببیت مناقشات قومی داخلی نظیر مناقشه در بوسنی و رواندا را توضیح می‌دهند. فوکویاما به خطا این مثال‌ها را نقل می‌کند تا اندیشه‌ی یکسان بودن انسان‌ها و شامپانزه‌های وحشی و درنده خو را بقبولاند. اما کنترل و اداره‌ی حکومت، مخاطرات بسیاری دارد و آنها که برنده می‌شوند، تصمیم می‌گیرند چگونه قوانین ساخته شوند، مالیات‌ها اخذ شود و دست‌یابی به فرصت‌های اقتصادی و آموزشی فراهم گردد. جای تعجب نیست هنگامی که انگیزه‌ها بسیار هستند، رقابت نیز شدید است.

فوکویاما نظر می‌دهد که زن‌ها صلح جوتر و آرام‌تر از مردان هستند. تحقیقات دهه‌های متعدد نشان می‌دهد که زن‌ها درخصوص جنگ متفاوت از مردها هستند و به طور قابل ملاحظه‌ی نسبت به این مسأله علاقه و اطلاعات کمتری دارند. زنان هزینه‌های نظامی کمتر را در زمان صلح و نیز مذاکره را به جای اعمال زور ترجیح می‌دهند. اما این به معنای آن نیست که زن‌ها سلطه‌جو و متجاوز نیستند، آنها گاهی متجاوزتر و سلطه‌طلب‌تر از مردها هستند. هنگامی که زن‌ها اجازه می‌یابند سلاح حمل کنند اغلب جنگجویان خشنی می‌شوند. این مطلب در مورد شبه نظامی‌های آمریکای مرکزی و جنوبی صدق می‌کند. هنگامی که جنگی شروع می‌شود، مدرکی وجود ندارد که ثابت کند زن‌ها از حمایت دولت‌های تحت سلطه‌ی مردها مضایقه می‌کنند. امروزه بسیاری از زن‌ها آموزش نظامی می‌بینند و برای رفتن به جنگ

۱. جین ژاکت Jane S. Jaquette استاد علوم سیاسی و رییس بخش دیپلماتیک و مسایل جهانی در کالج اکسیدنتال است.

اصرار می‌ورزند و این نه برای ارضای تمایل آنها به کشتن بلکه برای موفقیت در مراحل نظامی است که لازمه‌ی آن اثبات و نشان دادن خود در میدان نبرد است.

چه فرقی می‌کند اگر زن‌ها بیشتر مایل به مذاکره باشند؟ کلیشه‌یی که فوکویاما نقل می‌کند این است که رهبران زن بیشتر، به معنای صلح بیشتر است. اما رهبران زن با همان فشارهایی که مردها با آن مواجهند، روبه‌رو هستند. در مقابل مری رایینسون^۱ یا گروهارلم براتلند^۲ که حفظ صلح را کانون رهبری خود قرار داده‌است (و احتمالاً نماینده‌ی یک کشور اروپایی است که می‌تواند موجب ارتقای صلح شود تنها به این دلیل که بر حمایت قدرت‌های بزرگ‌تر تکیه دارد) یک ایندیراگاندی یا مارگارت تاچری نیز وجود دارند که رهبری یک قدرت بزرگ را عهده‌دار هستند و برای رسیدن به اهداف داخلی و خارجی خود از زور استفاده می‌کنند.

اما این زن‌ها نیز در چهره‌ی مردها متجلی می‌شوند زیرا رهبران زن کمی تا به حال وجود داشته‌است. اگر تعداد قابل توجهی از رهبران زن وجود می‌داشت یا اگر حاکمیت کشور-ملت‌ها به قوانین بین‌المللی راه پیدا می‌کرد، این بحث مطرح می‌شد که روابط بین‌الملل شامل رقابت کمتر میان ملت‌ها و همکاری بیشتر در سطح جهانی باشد و این بر سازمان‌هایی اجتماعی منعکس می‌شد که در آن زن‌ها نقشی عمده را ایفا می‌کنند. زیرا مسایلی که از دیرباز مورد توجه زن‌ها بوده، اولویت بیشتری پیدا می‌کند و توصیه‌های زن‌ها در سیاست خارجی بیش از پیش مطرح می‌شود.

1. Mary Robinson

2. Gro Harlem Brundtland



پڙهه ڪاھ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی